

فاصله زیاد مذاکرات پاریسی با شروط تهران

رمزگشایی «فرهیختگان» از تحولات اخیر مذاکرات ایران و اروپا در آستانه گام سوم ایران



یک بازیگر مشهور زن در تست گریم
فیلم جدید حاتمی کیا رد شد

«خروج» حاتمی کیا ۲ هفته تا فیلم برداری

روزنامه خبری، تحلیلی، دانشگاهی صبح ایران
صدای نخبگان، نگاه جوانان
۱۶ صفحه
تهران ۴۰۰۰ تومان
شهرستان ها و واحدهای
دانشگاهی ۱۵۰۰ تومان

فرهیختگان

شماره مسلسل ۲۵۸۷
چهارشنبه ۶ شهریور ۱۳۹۸
۲۶ دیچه ۱۴۰
۲۸ آگوست ۲۰۱۹
شماره ۲۸۴۹

www.fdn.ir | Wed | 28 Aug 2019 | vol.10 | No. 2849 | 16 Pages

رشد ۵۶ درصدی تولید در تحریم

با وجود تشدید تحریم های آمریکا، در میان ۶۲ عنوان کالای منتخب، ۴۰ عنوان رشد تولید داشته اند



طرح | فرهیختگان

محمدرضا جوزی در گفت وگو با علی میرسپاسی:

فردید هیچ وقت کشورش را تحقیر نکرد

نگاهی عمیق تر به مسائل مورد بحث این روزها در حوزه پزشکی

ریشه در ادغام آموزش و درمان است؟

دکتر طهرانچی در سومین جلسه شورای عالی ورزش دانشگاه آزاد مطرح کرد

تمرکز دانشگاه آزاد اسلامی بر ۲۴ رشته قهرمانی

عصر جدید و یک مغالطه رسانه‌ای

مصرف که گویی در «عصر دیده شدن» جایی برای آنها در سیاست های کلان رسانه ملی باقی نمانده است.

جدی ترین نقد محتوایی به «عصر جدید»، تخذیر به نفع صنعت سرگرمی و بازتولید آرمان دیده شدن از مسیر بازتعریف مفهوم «استعداد» است. این انتقاد زمانی شدت می گیرد که اولاً تلویزیون در سایر برنامه ها از جمله خبر، سریال و... بیش از آنکه ملی بوده باشد، صنفی و طبقاتی عمل کرده باشد و دوما سایر نهادها و سازمان هایی که هر یک تکالیف سنگینی بر دوش داشته و در انجام آنها به نوعی کوتاهی کرده اند، با استقبال ژانل الوصف از «عصر جدید»، بر این فرضیه دامن می زنند که بناسبت یک برنامه تلویزیونی بی عدالتی های اجتماعی حاصل از ضعف ساختارها و عملکرد سایر دستگاه ها را جبران کند. فرضیه ای که بیش از آنکه ناظر به «عصر جدید» باشد، ناظر به بستری است که «عصر جدید» از آن برخاسته است. صرف نظر از کاستی ها، نمی توان انکار کرد که «عصر جدید» از پس مأموریت خود در راستای تحقق «امید» به خوبی برآمده است. در دوره ای که تلویزیون از مخاطب انبوه خالی شده و اغلب برنامه های پرمخاطب سابق هم با تکیه بر حضور سلبریتی های سینما و موسیقی، ارزش افزوده خلق نمی کردند، «عصر جدید» توانست در این وضعیت خرق عادت کند. حتی نمی توان از رویکرد انتقادی «محمد زارع» به سادگی عبور کرد و جسارت گروه برنامه ساز را برای به چالش کشیدن نظام آموزشی کشور تحسین نکرد. چالشی که به واسطه «عصر جدید» می تواند آغازی بر بازتعریف مفاهیم «استعداد»، «اراده»، «موفقیت» و «شکست» باشد. البته که خود «عصر جدید» نیز به چنین چالشی کشیده می شود و نقدهای محتوایی به این برنامه هم از همین منظر به موضوع نگریسته اند. روی صحنه «عصر جدید» جای استعداد مدیریت بحران، معلمی، نویسندگی، تسهیلگری و مهارت هایی از این دست خالی بود. اما این مساله به همان اشکال «توقعات اضافه» مربوط است. اینکه ما به برنامه هایی نیاز داریم که هنرها و مهارت هایی از آن جنس را به نمایش عمومی گذاشته، معرفی و حتی بزرگنمایی کنند حتماً نفی ضرورت نیاز ما به «عصر جدید» نیست که هرگز «اثبات شیء» نفی مقابل نمی کند.

با همه این اوصاف نمی توان توانایی احسان علیخانی در اجرای پلتفرم جهانی «تلنت شو» را هم نادیده گرفت. «عصر جدید» استانداردهای برنامه سازی تلویزیون ایران را ارتقا بخشیده هر چند به لحاظ فنی و فرمی خالی از اشکال نیست. ساخت چنین برنامه هایی اصطلاحاً (BIG PRODUCTION) در هر دوره نشان دهنده سوبه

سیاست گذاری مدیران شبکه نیز است. پس درواقع نقد و تحلیل عصر جدید و سیاستگذاران عصر جدید به یکدیگر گره می خورد. اینکه اکنون «عصر جدید» به موقعیت و جایگاهی دست یافته که جمع توافق مدیران و مخاطبان (بخوانید دولت و ملت) را داراست، حتماً حادثه پراهمیتی است، اما در ذات خود حامل یک اقیّت طبیعی است: اینکه همه توقعات فرمی و محتوایی از همه نهادها و سایر برنامه ها در یک برنامه جمع می شود و بار رسالت «امید و آگاهی» به تمامه، بر دوش یک برنامه سنگینی می کند و منطقاً «هیچ» برنامه ای امکان تحقق این حجم از مسئولیت را ندارد. به هر روی از آنجا که تأمین منافع ملی از راه نزدیک کردن مطالبات دولت و ملت می گذرد پس بیراه نیست که «عصر جدید» را تلاشی درجهت حفظ منافع ملی بدانیم.

«عصر جدید» استانداردهای برنامه سازی تلویزیون ایران را ارتقا بخشیده و در قامت یک «برنامه ملی» ظاهر شده است به همین دلیل نمی توان بر مغلطه رسانه ای او، چشم پوشید. «تلنت شو» یک قالب جهانی برنامه سازی است که در همه دنیا موفقیت بسیاری را نصیب رسانه ها کرده است. برنامه ای با ابعاد بزرگ که بنا دارد استعدادهایی را که قابلیت به تصویر کشیده شدن در چند دقیقه را دارند، معرفی و تبلیغ کند و اجراهایی را که داران انتخاب می کنند، در معرض رای مردم قرار دهد تا تعامل مخاطب و برنامه به جذابیت آن بیفزاید. در این پلتفرم جهانی نقطه ثقل جذابیت، اجرای تماشایان، قضاوت داوران و سپس رای مردم است. در نمونه ایرانی «تلنت شو»، اما با توجیه جذابیت، یک مغالطه رخ داده است. «احسان علیخانی» با نام بومی سازی، در پلتفرم جهانی تلنت شو دست برده و جایگاه خود را به عنوان «نماینده ملت» به آن افزوده است. حال آنکه فرم ها در حکم قوانینی هستند که به ما اجازه تغییر نمی دهند مگر به نفع ارتقا و در نهایت تبدیل شدن به فرمی دیگر که باز هم در اینجا باید شاهد پلتفرمی جدید باشیم در غیر این صورت نه این هست و نه آن؛ که در چنین حالتی دچار «مغالطه رسانه ای» شده ایم. «تلنت شو» به عنوان یک فرم جهانی در بسیاری از کشورهای دنیا ساخته شده که از قضا انتخاب گروه برنامه ساز ایرانی در طراحی صحنه و نوع حرکت دوربین و...، الگوبرداری از نمونه آمریکایی آن بوده است. خوب است به این پرسش نیز بیندیشیم که جای بومی سازی کجاست و چه ضرورتی ما را به سمت بومی سازی در (به طور مشخص) یک فرم جهانی کشانده است؟ آیا حذف جایگاه علیخانی یا نشستن او پشت میز داوری و همتراز سایر داوران قرار گرفتن، مانع بومی شدن برنامه استعدادیابی می شد؟ یا حذف علیخانی از موقعیت کنونی، به جذابیت برنامه

آسیبی وارد می کرد؟ اگر پاسخ منفی است که پس حضور او اضافه و در نتیجه غلط بوده است. اما اگر حذف او از این جایگاه به جذابیت برنامه آسیب وارد می کرد و موجب افت جذابیت و مخاطب می شد، آیا بدان معنی نیست که علیخانی ضعف خود در اجرای یک پلتفرم آزموده شده و موفق جهانی را با چنین مغالطه ظریفی پوشش داده است؟ اتفاقی که گرچه به جذابیت برنامه کمک کرده، اما سرنوشت برنامه ای با این ابعاد و تا حدودی رسانه ملی را به خود گره زده است. این رخداد (برساخت شخصیت کاریزماتیک) در نوع خود خلاف منافع ملی است چرا که ملت بودگی در گرو عبور از افراد و «من ها به سمت «ما» شدن است. در نتیجه ایجاد جاذبیتی اسطوره ای برای یک فرد (هر اندازه هماهنگ با مطالبات دولت و ملت) به نفع آرمان ملی ما نخواهد بود.

تغییر تمرکز برنامه از اجراها و داوری ها به سمت «احسان علیخانی»، گذشته از آنکه شائبه تعدد تقویت چهره کاریزماتیک علیخانی را به دنبال دارد، سبب شده تا «تلنت شو»ی ایرانی پهلوبزند به «احسان شو». پس از پایان تب «عصر جدید»، آنچه در اذهان مردم ایران پررنگ تر از پیش خواهد شد «احسان علیخانی» است. رسانه ملی نادانسته اسطوره ای می آفریند که اساساً با سیاست های کلان خود در تعارض است. نه «احسان علیخانی» که اساساً این جنس از فرد محوری خلاف منافع ملی خواهد بود. یکی دیگر از آفت های چنین اتفاقی این است که شوربختانه شخصیت حرفه ای علیخانی توسط نظام رسانه ای ما ساخته و تقویت نشده است. گرچه آزمون و خطاهای او در این رسانه انجام شده، اما کاریزمای امروز او حاصل تلاش های غیرسازمانی اوست که اگر جز این بود اکنون ده ها علیخانی داشتیم. در این حالت برنامه های دیگر به ندرت توان رقابت با «عصر جدید» را خواهند داشت و این موضوع بیش از آنچه به ساخت برنامه مربوط باشد به ویرتنی و شخص علیخانی مربوط است. درواقع «عصر جدید» اگر دچار این «مغالطه رسانه ای» نبود، در عین موفقیت و جذب مخاطب، تصویری اسطوره ای از خود ارائه نمی کرد و امکان ساخت برنامه هایی را منتفی نمی کرد که جذابیت خود را با تشویق به تولید، آگاهی و... تأمین می کنند. برنامه هایی که اگر التفات به فرم داشته باشند، ساخت آنها و همچنین پرمخاطب شدن آنها دور از ذهن نخواهد ماند. به نظر می رسد در این صورت، شکاف عمیق فرم و محتوا، امید و آگاهی، بی مخاطب و پرمخاطب و همچنین نظر و عمل در ساحت رسانه ملی مرتفع خواهد شد. به این اعتبار می توان اعتنای به «فرم» را التفات به «ملی بودن» رسانه دانست.

نسبت رسانه ها با منافع ملی

«منافع ملی» که «وضعیت مشترک» منافع دولت و ملت است، امکان دارد در مقطعی به یک طرف سنگینی کند، اما درواقع و در طولانی مدت ارزش های بالادستی هر دو را تأمین می کند. رسانه ها در همه دنیا یا «دولتی» هستند یا «خصوصی» یا «ملی». دسته اول حافظ منافع دولت، دسته دوم حافظ منافع گروهی از مردم و دسته سوم هم هنگام حافظ منافع «دولت» و «ملت». رادیو و تلویزیون سراسری ایران که بناسبت «رسانه ملی» باشد نه دولتی؛ به دو دلیل بیشتر از همتایان دولتی و خصوصی اش در دنیا حائز اهمیت است: اول به دلیل دامنه وسیع تر مخاطب و دوم به دلیل مساله دفاع از منافع ملی. دولتی دانستن «رسانه ملی» دواشکال جدی را به دنبال خواهد داشت: یکی توجیه سیاست های نادرست و ناکام دولت و حفاظت از منافع دولتی و مسدود کردن مسیر مطالبه عمومی و دیگری کاهش امکان اثرگذاری این رسانه به دلیل اینکه مردم آن را از خود و برای خود نخواهند دانست. در چنین وضعیتی برنامه سازان رسانه متهم به دست نشاندگی و جیره خواری خواهند بود و در صورت پرمخاطب شدن از مسیر برنامه های غیرانتقادی (هر نوع سرگرمی خواه فیلم و سریال، خواه گفت وگو، مسابقه، مستند و...)، هدف و نتیجه عمل آنها را «تخذیر» می خوانند.

رسانه ملی اما باید توازن میان کنداکتور شبکه ها، متناسب با رسالتش تنظیم کند چنان که بستر نمایش طیف وسیعی از برنامه ها در قالب های متفاوت گفت وگو، مستند، سریال، ژانلیتی شو و... با رویکردهای انتقادی، سرگرم کننده و... باشد و رسالت کلان خود، تحت مفهوم «آگاهی و امید» را هم هنگام را تحقق بخشد. یعنی هر برنامه ای با هر گرایش و قالبی باید در راستای سیاست مذکور ساخته شود.

با این شاقول، رسانه ملی در دو صورت از تعادل خارج و کارکردش مختل می شود؛ اولاً، اگر از موضع منافع مشترک دولت و مردم سخن نگوید، هرگاه که به یک سمت بغلند، فشار از جهت مقابل افزایش یافته و اثرگذاری کاهش می یابد. دوماً، اگر نقطه توازن میان آگاهی و امید را گم کند. در این صورت باز هم دچار اعوجاج خواهد شد و از سوی یکی از طرفین به مرور یا دفعتاً پس زده خواهد شد.

چالش «عصر جدید»

زهر اشعبان شمیرانی

در روزهای اخیر و پس از پایان فصل اول برنامه «عصر جدید»، تحلیل ها و گفتارهای زیادی درباره چرایی دیده شدن عصر جدید و جزئیاتی از این دست منتشر شده، بیشتر واکنش ها حول دوگانه «امید-آگاهی» یا همان «سرگرمی-پیام» شکل گرفته است. در این مطلب اما از منظر مأموریت های «رسانه ملی» به سوال های جدید درباره بازتناسی نسبت مفهوم «منافع ملی» با «امید» و «آگاهی» پاسخ می دهیم. منظری که شاید برخی پیش فرض های اخیر درباره «عصر جدید» را با ابهام های جدی روبه رو کند.

«منافع ملی» و وضعیت غیربیت سازی دولت و ملت

بیش از صد سال است که ما ایرانی ها درگیر ماجرای هویت ملی شدیم. در همین سال ها یکی از اصلی ترین گرفتاری های ما، «دیگری انگاری» نهاد دولت با ملت است که البته جهت خلاف این امر نیز کاملاً و حتی بیشتر، صادق است. دولت، آنجا که مردم خود را به وصف خودی- غیر خودی، متصف کند یا آنجا که در تقسیم مواهب، ملت را شریک خود و حتی مقدم بر خود نشمارد؛ طبیعتاً ملت هم رویه «غیرسازی» را تشدید می کند. در ادامه ماجرای «دیگری شماری» یا «غیرسازی»، هر یک از دولت یا ملت تنها بر حقوق خود و تکالیف دیگری اصرار می ورزد و بحران از همین نقطه، خود را به نمایش می گذارد.

بی اعتمادی دولت و ملت به یکدیگر نتیجه ای طبیعی به بار می آرد: جامعه بی اشتراک! مقصود جامعه ای است که درکی از منافع مشترک (بخوانید منافع ملی) ندارد و هر دو سر طیف دولت و ملت، بر طبل منافع خود می کوبد و طبیعتاً چندپارگی اجتماعی و شکاف های طبقاتی و صنفی و تعارض منافع، از تبعات این وضعیت از هم گسیخته است. چنین بستری ایجاب می کند دولت در پی سلب مسئولیت های سنگین از خود باشد و ملت را به سازش با وضع موجود دعوت کند. اینجاست که نیاز به «تخذیر» ایجاد می شود. نقدهای چپ گرایانه هم ناظر به همین وضعیت است. دولت بنا دارد از وضع موجود تمرکززدایی کند تا از منافع خود که در گرو حفظ وضع موجود است، دفاع کند. از سوی دیگر، ملت سراسر مطالبه می شود و به دولت، به دیده «دیگری بزرگ» می نگرد. «غیر»ی که در کمال بدبینی، باید از گزندش در امان ماند و به کندن حتی مویی از او شاد بود. شوربختانه مسئولیت های خطیر اجتماعی با پنهان هایی از همین جنس، بر زمین می ماند.